



استبداد، مردم‌سالاری و توسعه

گزیده‌ای از «استبداد، مردم‌سالاری و توسعه»
اثر مائکور اولسون



Excerpted from: Mancur Olson
“Dictatorship, Democracy and Development”
In *American Political Science Review* 87(3). Sept. 1993: 567-576.
© 1993 American Political Science Association.
Reproduced with the permission of Cambridge University Press.



آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران
<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education
<http://www.eciviced.org>

گزیده‌ای از استبداد، مردم‌سالاری و توسعه
(Dictatorship, Democracy, and Development)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نویسنده: مانکور اولسون (Mancur L. Olson)

نقاشی روی جلد: Crystal Gradation اثر پل کله

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

ECCE E-Collaborative for Civic Education (ECCE) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروندی، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که میسر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگرایی و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است. تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهاد های شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memaaradehgi

Akbar Attari

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۱۱	استبداد، مردم‌سالاری و توسعه
۱۲	نخستین برکت دست‌نامرئی
۱۵	دست‌غاصب
۱۶	کشش استبدادها و مردم‌سالاری‌ها
۱۹	چشم‌انداز حاکم خودکامه
۲۰	مردم‌سالاری، حقوق فردی و توسعه اقتصادی
۲۲	منابع مختلف پیشرفت در نظام‌های خودکامه و مردم‌سالار

مقدمه مترجم

مانکور لوید اولسون جونیور^۱، متولد ۱۹۳۲ میلادی، یکی از بانفوذترین اقتصاددانان و متفکرین علوم اجتماعی آمریکا و در سال‌های پایانی عمرش، استاد دانشگاه مریلند بود. اولسون در رابطه با نظریه توسعه اقتصادی که یکی از زمینه‌های تحقیقاتی وی است، با تکیه بر نقش شاخص‌هایی همچون مالکیت خصوصی، مالیات‌گیری، کالای عمومی (public goods)^۲ و عملکرد جمعی (collective action)^۳، به بسط علم اقتصاد نهادی (institutional economics) همّت گمارد. این علم که یکی از ارکان آن را نظریه عقلانیت محدود (bounded rationality) تشکیل می‌دهد، «تأثیرات محیط اجتماعی را بر رویه اقتصادی انسان»، مورد مطالعه قرار می‌دهد. به عنوان مثال و بر پایه استدلال یکی از نظریه‌پردازان علم اقتصاد نهادی، «نهاد مالکیت خصوصی غریزه است و مهارت طبیعی انسان را تابع خواستش تجملی مالکیت خصوصی می‌سازد و در نتیجه کشمکش برای به دست آوردن مالکیت (به عنوان قدرت) را، [به

1. Mancur Lloyd Olson Jr. (1932 - 1998)

۲. کالایی است غیر رقابتی (non-rivalrous) و غیر قابل استثناء (non-excludable)، بدین معنی که مصرف آن از سوی یک نفر، دسترسی آن کالا را برای دیگر مصرف‌کنندگان کاهش نمی‌دهد و هیچ‌کس نیز نمی‌تواند از مصرف و از سود بردن از آن، مستثنی قرار گیرد.

۳. منظور هرگونه عملکردی است از سوی نماینده جمع و به وکالت از سوی آن جمع که هدفش، پیشبرد منفعت و شرایط جمع باشد. این اصطلاح در زمینه‌های مختلف علوم انسانی، از روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تا علوم سیاسی و اقتصادی، کاربرد دارد.

گونه‌ای] که از قیمت‌ها بکاهد و کیفیت کالاها را بالا ببرد، تحت‌الشعاع قرار [می‌دهد]^۱. تمرکز اولسون در این رابطه، پایه‌های منطقی مشارکت و عضویت افراد در گروه‌های فشار (interest groups) بود. اولسون در نخستین کاری که از خود در این زمینه به جای گذاشت، تحت عنوان «منطق عملکرد جمعی: کالاهای عمومی و نظریه گروه‌ها»^۲، منتشر شده در سال ۱۹۶۵ میلادی، با ارائه استدلالی کاملاً متفاوت با مفاهیم متعارفی که در آن زمان در این باب رایج بودند، به نظریه‌پردازی در مورد «انگیزه‌ای مجزا و گزینشی» پرداخته، آن را تنها عاملی معرفی می‌کند که «فردی عقلایی را در قالب گروهی فعال‌نشده (a latent group) به [فعالیت و] عملکردی جمعی و همسو با جمع (group-oriented action)، برمی‌انگیزد». به عبارت دیگر، اعضای گروه‌های وسیع و کثیرالعضو، تنها در صورتی به فعالیت در راستای منافع گروه خود برانگیخته می‌شوند که سود شخصی خود را، چه اقتصادی، مالی، اجتماعی و چه سیاسی و غیره در کار ببینند.

اولسون در ۱۹۸۲ در تلاشی برای توضیح «صعود و انحطاط ملت‌ها»^۳، به بسط و گسترش کارهای پیشین خود مشغول شد. اندیشه بنیادین این فصل از پژوهش‌های وی بر مفهوم «ائتلاف‌های کوچک و تقسیمی» (small distributional coalitions) و روند شکل‌گیری تدریجی آنها در قالب ملت‌ها و کشورهای مختلف، استوار بود. از تولیدکنندگان پنبه و دیگر محصولات کشاورزی گرفته تا تولیدکنندگان فولاد و اتحادیه‌های کارگری، با گذشت زمان و بر پایه نظریه ائتلاف‌های تقسیمی اولسون، گروه‌های فشار، با محرک انگیزه‌هایی که پیشتر تعریف کردیم، به فشار آوردن بر سیاست‌گذاری‌های عمومی در جهت پیشبرد منافع جمعی خاص خویش، فعال می‌شوند. در نتیجه این‌گونه عملکرد جمعی، سیاست‌های اتخاذ شده فوق نیز رفته رفته متمایل به سیاست‌های حمایتی (protectionist) و ضددفن‌آوری شده و به همین دلیل هم به رشد اقتصادی در کلیت آن، آسیب می‌رسانند. با این حال و با توجه به اینکه سود ناشی از چنین سیاست‌هایی، همانطور که پیشتر متذکر شدیم، متأثر از انگیزه‌های گزینشی بوده و متمرکز در جمع خاصی است، چون ضرر آنها در بین عموم مردم تقسیم می‌شود، منطق حکم می‌کند که مقاومت عمومی چندانی هم در برابر آنها از سوی مردم سر نزنند و با افزایش ائتلاف‌های تقسیمی از این دست و تحمیل آنها به جامعه است که با گذشت زمان، ملت‌ها رو به انحطاط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی می‌گذارند. گفته می‌شود که پژوهش‌های اولسون تأثیر بسزایی در فرضیه کالمفورز - دریفیل^۴ داشته‌اند. فرضیه فوق نظریه‌ای است کلان‌اقتصادی (macroeconomic) در اقتصاد کار (labour economics) که بر اساس آن، نرخ بیکاری در یک اقتصاد و میزان چانه‌زنی جمعی (collective bargaining) در آن، تابع غیرخطی (non-linear function) یکدیگر هستند. منظور از چانه‌زنی جمعی، فرآیندی است که در آن، گروهی از کارفرمایان با جمعی از کارمندان و کارگران، برای رسیدن به موافقتی در راستای تنظیم

۱. نگاه کنید به مدخل «علم اقتصاد نهادی»، فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی، تألیف دکتر منوچهر فرهنگ، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۱ خورشیدی.

2. *The Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups*, 1965.

3. *The Rise and Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation, and Social Rigidities*, Yale University Press, 1982.

4. The Calmfors-Driffill hypothesis

شرایط کار، با یکدیگر به مذاکره می‌نشینند. اولسون در واپسین اثری که تحت عنوان «قدرت و رونق»^۱ از خود به جای گذاشت، به کند و کاو در تأثیرات اقتصادی نظام‌های مختلف سیاسی و به ویژه استبداد (dictatorship)، آشوب (anarchy)، و مردم‌سالاری پرداخت. به عقیده اولسون، تنها انگیزه راهزن بی‌ثبات (roving bandit) در شرایط آشوب، نابود کردن و زدن و بردن است، در حالی که در شرایط استبدادی، راهزن ثابت (stationary bandit) از آن رو که انگیزه‌اش تداوم بخشیدن به راهزنی است، به درجه‌ای از حکومت قانون و شکوفایی اقتصادی نه تنها احترام می‌گذارد، بلکه خود به عنوان مستبد محلی و لایتنیر و بر علیه راهزنان ثبات نیافته، مسئولیت تحکیم و ترویج آن را نیز به عهده می‌گیرد. اولسون در چنین فرآیندی، روند تکاملی جامعه بشری به سوی تمدن (civilization) و هموارکننده راه برقراری مردم‌سالاری را می‌بیند. جستاری که در پیش روی دارید، گزیده‌ای است از یکی از واپسین کارهای اولسون در همین زمینه که در سال ۱۹۹۳ در مجله علوم سیاسی آمریکا^۲ منتشر شده است.

1. *Power and Prosperity: Outgrowing Communist and Capitalist Dictatorships*, Oxford University Press, 2000.

2. Mancur Olson, Dictatorship, Democracy, and Development, in *American Political Science Review*, 1993.

استبداد، مردم‌سالاری و توسعه

روزگار دانشجویی بود و مشغول خواندن روایت ادوارد بانفیلد^۱ از باورهای مردمی در روستایی فقیر در جنوب ایتالیا بودم که به گزاره‌ای برخوردیم بس حیرت‌آور، از زبان یک روستایی سلطنت‌طلب؛ به قول این مرد روستایی، «پادشاهی، بهترین نوع حکومت است چرا که پادشاه مالک کشور است و همچون مالک خانه‌ای، وقتی چیزی یا سیم برقی در خانه خراب می‌شود و از کار می‌افتد، آن را تعمیر می‌کند»^۲. استدلال این روستایی با باورهای دمکراتیک من جور در نمی‌آمد. از یک طرف، نمی‌توانستم این واقعیت را انکار کنم که مالک یک خانه انگیزه‌ای قوی در بارور و بهره‌ور کردن ملک خود دارد. از طرف دیگر، سئوالی که مطرح می‌شد این بود که آیا حقانیتی که در استدلال سلطنت‌طلب روایت بانفیلد نهفته بود، می‌توانست با دفاعیه مردم‌سالاری تطبیق و آشتی داده شود؟

تنها در همین سال‌های اخیر بوده است که بالاخره به پاسخی در این زمینه دست یافته‌ام. قضیه از

۱. ادوارد کریستی بانفیلد، Edward Christie Banfield (1916 - 1999)، یکی از سرآمدان علوم سیاسی در آمریکا و در نسل خود بود. وی که یکی از مشاورین رؤسای جمهور جمهوری خواه، از نیکسون تا ریگان، و از نزدیکان لئو شتراس و میلتون فریدمن محسوب می‌شد، زندگی علمی خود را از دانشگاه شیکاگو آغاز کرد و سال‌ها به تدریس و تحقیق در هاروارد مشغول بود. با گذشت زمان، بانفیلد به یکی از منتقدین جدی خدمات دولتی در زمینه اجتماعی و امور عمرانی تبدیل شد و برنامه‌های قرارداد جدید (New Deal) روزولت در دهه سی و جامعه بزرگ (Great Society) جانسون در دهه شصت را به نقد کشید. در همین راستا بود که بانفیلد با تأسیس پستوانه ملی هنرها (National Endowment for the Arts) در آمریکا در ۱۹۶۵، مخالفت کرده، آن را سامانه‌ای در جهت منافع اقلیتی کوچک و متعلق به «صنعت فرهنگ در نیویورک» قلمداد کرد. یادداشت‌ها و تحقیقات میدانی وی در جنوب ایتالیا و در مناطق فقیرنشین آن، در سال ۱۹۵۸ تحت عنوان «بنیادهای اخلاقی جامعه‌ای عقب‌مانده»، منتشر شد.

2. *The Moral Basis of a Backward Society*, Illinois, 1958.

این قرار است که برای رسیدن به پاسخی رضایت‌بخش، به نظریه‌ای نوین برای استبداد و مردم‌سالاری و چگونگی تأثیرگذاری هر یک از این دو نظام سیاسی بر توسعه اقتصادی، نیاز خواهد بود. وقتی این نظریه نوین به درستی فهمیده شود، آغاز فرآیند تدریجی ظهور نظام‌های خودکامه و مردم‌سالار نیز، به مرور، بهتر درک خواهد شد. بنابراین نخست به تبیین این مفهوم، به اختصار و ساده، همت خواهیم گماشت و سپس، با تکیه بر آن، به توضیح برخی از صور انگشت‌نمای تجربه تاریخی، خواهیم پرداخت.

نقطه آغازین این استدلال و نظریه نوین استبداد و مردم‌سالاری که می‌خواهم در اینجا ارائه دهم این است که هیچ جامعه‌ای نخواهد توانست به نحوی رضایت‌بخش به حیات اجتماعی خود ادامه دهد، اگر از نظم صلح‌آمیز، به عنوان یکی از کالاهای عمومی ضروری برای چنین حیاتی، بی‌نصیب باشد. پرواضح است که آشوب و خشونت هم‌زاد آن، نمی‌توانند گزینه‌ای عقلایی برای جامعه باشند؛ قربانیان خشونت و راهزنی، نه تنها آنچه را از ایشان به سرقت رفته است، بلکه هر گونه انگیزه برای تولید هر نوع فرآورده‌ای را که به کام غاصبین و سارقین رود، یکجا از دست می‌دهند. بنابراین در غیاب نظمی صلح‌آمیز، تولیدی هم در کار نخواهد بود و اگر هم باشد در سطحی پائین و محدود خواهد بود. پس آشکارا، سود و بهره بی‌کرانی در عرضه آرامش داخلی و کالاهای عمومی اولیه از این نوع، نهفته است. چنین سودی می‌تواند به نحوی تقسیم شود که هر کسی را در جامعه از شرایط بهتری برخوردار سازد...

نخستین برکت دست نامرئی

می‌پرسید چرا اکثر جوامع پرجمعیت در طول تاریخ، معمولاً از آشوب پرهیز کرده‌اند؟ سرگرم خواندن روایتی بودم از یک سرکرده جنگی (warlord) چینی، که پاسخی در این رابطه به ذهنم رسید. در سال‌های ۱۹۲۰ میلادی، چین تا حدود زیادی تحت سلطه سرکردگان جنگی به سر می‌برد. اینان مردانی بودند در رأس دسته‌هایی مسلح که با اتکاء به آنان سرزمینی را به تصرف درآورده و خود را ارباب خودخوانده آن می‌نامیدند. سپس با تکیه به همین دسته‌های جنگجو، مردم سرزمین‌های متصرفه را سخت به مالیات می‌بستند و عمده عایدات آن را هم به جیب می‌زدند. در این میان، یک سرکرده جنگی به نام فنک یو سیانگ^۱ و دامنه استثنایی کاربرد قشون او در سرکوب راهزنان و به ویژه شکستی که بر ارتش نسبتاً گسترده «گرگ سفید»^۲، یکی از راهزنان بی‌ثبات معروف آن روزگار، تحمیل کرد، زبان‌زد خاص و عام بود.

در نگاه اول ممکن است عجیب به نظر برسد که قربانیان، سرکردگان جنگی را که راهزنانی بی‌ثبات یافته بودند و به همین علت هم چپاول دائمی کرده بودند، به راهزنان بی‌ثبات و سیار، که هر از چند یک بار آنها را چپاول می‌کردند و سپس به راه خود می‌رفتند، ترجیح دهند. سرکردگان جنگی بی‌ثبات یافته مدعی هیچ گونه مشروعیتی نبودند و آنچه چپاول ایشان را از تاراجی که هر از چند یک بار از سوی راهزنان بی‌ثبات به مردم تحمیل می‌شد، متمایز می‌کرد، تنها این بود که سرقت تحت قیمومت ایشان ظاهر مالیات بلاوقفه به خود می‌گرفت و نه غارتی گاه و بی‌گاه.

در واقع، اگر راهزنی بی‌ثبات پس از تعقل در این مورد، تصمیم به تثبیت خود بگیرد و آنچه را که تا به حال از طریق غارت به چنگ می‌آورده از این پس به طور منظم و به صورت مالیات برداشت کند و در عین حال به این شکل جدید از چپاول حالتی انحصاری بدهد، قربانیان هم در چنین شرایطی، انگیزه‌ای برای تولید بیشتر خواهند داشت. به عبارت دیگر، راهزن ثابت و عقلانی، به برداشت تنها بخشی از درآمد رعایا به بهانه مالیات اکتفا خواهد کرد، چرا که با واگذاری بخش دیگر آن به تولیدکنندگان، به آنها انگیزه‌ای برای تولید بیشتر و در نتیجه درآمدی بالاتر خواهد داد، درآمدی که وی، به طور انحصاری و دائم، به مالیات خواهد بست.

اگر راهزن ثابت با موفقیت انحصار راهزنی را در ملک خود برقرار سازد، قربانیان راهزنی وی نیز دیگر نیازی ندارند تا نگرانی سرقت از سوی سارقین دیگر را به خود راه دهند. اگر به شیوه‌ای منظم و تنها از طریق اخذ مالیات راهزنی، خود را سامان دهد، رعایای او هم خواهند فهمید که پس از ادای مقرری خود و پرداخت مالیات، خواهند توانست بخش دیگری از فرآورده‌ها و تولیدات خود را برای خود نگه دارند و از آنجا که تمامی رعایا برای راهزنی استقرار یافته منبعی برای پرداخت مالیات محسوب می‌شوند، او هم انگیزه‌ای مضاعف برای حمایت از آنها و جلوگیری از کشتار آنان توسط راهزنان بی‌ثبات و یا وارد آمدن هر گونه صدمه‌ای به ایشان را خواهد یافت. با انحصاری کردن سامان یافته و عقلایی راهزنی - در تضاد با راهزنی ناهماهنگ و بی‌ثبات یافته و رقابتی - قربانیان راهزنی هم می‌توانند انتظار داشته باشند تا هر آنچه را که پس از پرداخت مالیات برای آنان به جا می‌ماند انباشته کنند. در نتیجه، آنها نیز انگیزه‌ای مضاعف برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و نهایتاً درآمد بیشتر در آینده خواهند یافت، درآمدی که منبعی خواهد شد رو به افزایش برای وصول مالیات بیشتر از سوی راهزن ثابت یافته. بنابراین، انحصاری کردن راهزنی و حمایت از رعایای مالیات‌دهنده، آشوب و هرج و مرج را از میان خواهد برد. چون سرکرده جنگی بخشی از کل تولید را در قالب مالیات به سرقت می‌برد، به نفع او خواهد بود تا هر گونه کالای عمومی را که به همین واسطه، بازده و سودی برای او داشته و حجم درآمدهای مالیات‌زا (taxable income) را به نحو کافی برای او افزایش می‌دهد، تدارک دیده و در اختیار رعایای خود قرار دهد.

در فضا و شرایطی که راهزنی سامان‌نیافته و غیرمنظم حکمفرما است، انگیزه‌ای نیز برای کسی باقی نمی‌ماند تا تولیدات و درآمد خود را افزایش دهد، تا مبادا درآمد افزوده و مازاد تولید از سوی راهزنی بی‌ثبات بار دیگر به سرقت رود. عقلانیت راهزنی، در نهایت سرکرده راهزنان را وادار می‌سازد تا بر سرزمینی مشخص چنگ اندازد، خود را ارباب و حکم‌فرمای آن سازد و نظمی صلح‌آمیز همراه با دیگر کالاهای عمومی برای ساکنین آن سرزمین تدارک و تهیه ببیند و از این راه به یک منبع درآمد مالیاتی بزرگ‌تر از آنچه می‌توانست از طریق تاراج کوچکی (migratory plunder) به دست آورد، برای خود مهیا کند. بنابراین به «نخستین برکت دست نامرئی» (the first blessing of the invisible hand) می‌رسیم؛ سرکرده عقلایی و منفعت‌طلب (the rational self-interested leader) دسته‌ای راهزن بی‌ثبات، اندک اندک و گویی به واسطه آن دست نامرئی، به سویی هدایت می‌شود که ثبات یابد و تاجی بر سر خویش بگذارد و حکومت (قانون) را جایگزین آشوب نماید. افزایش غول‌آسایی که در

1. Feng Yu Hsiang

2. White Wolf

تولید و بازدهی، از طریق تدارک و برقرار ساختن یک نظم صلح‌آمیز و تهیه و توزیع دیگر کالاهای عمومی، معمولاً به دست می‌آید، راهزن ثابت را به برداشتی بسیار بزرگ‌تر از آنچه می‌توانست بدون حکومت نصیب خود کند، می‌رساند.

بنابراین حکومت برای اجتماعی بزرگ‌تر از قبیله، نه از قراردادهایی اجتماعی (social contract) و نه از معامله‌هایی داوطلبانه (voluntary transactions)، حال از هر گونه که باشند، بلکه از منفعت‌طلبی عقلایی آنهایی برمی‌خیزد که از بالاترین قابلیت برای سازمان دادن به خشونت برخوردار هستند. طبیعتاً این مُدعین خشن (violent entrepreneurs) خود را یاغی نمی‌نامند بلکه برعکس، بر خویش و بر نوادگان خود، القابی بس تمجیدآمیز می‌نهند. گاه حتی ادعای حکومت کردن با حق الهی هم دارند و از آن رو که تاریخ را پیروزمندان می‌نویسند، سرچشمه تأسیس دودمان‌های حکومت‌گر نیز، البته نه بر اساس منفعت‌طلبی، بلکه بر پایه مرسوم انگیزه‌هایی دهن‌پرکن نوشته شده و توضیح داده می‌شود. خودکامگان رنگارنگ معمولاً مدعی می‌شوند که رعایای‌شان خواهان حکومت آنان هستند و از همین رو نیز این فرض غیرتاریخی (unhistorical assumption) را که گویا حکومت از نوعی انتخاب داوطلبانه (رعایا) برخاسته است، تغذیه کرده و تداوم می‌بخشد.

هر فردی که بر کشوری تسلطی خودکامه داشته باشد، به تأمین اجتماعی کالاهای عمومی برای آن برمی‌خیزد چرا که منافع کشور، منفعت خود او را نیز در برمی‌گیرد. دامنه منفعت دربرگیرنده یک صاحب منصب یا یک حزب سیاسی یا گروه فشار یا یک پادشاه یا هر «خرده مالک» یا «مالک انحصاری» کشوری، تابعی است از حیطة و ابعاد منافع او در جامعه. هر چه حیطة و ابعاد منافع سازمانی و یا فردی در جامعه بزرگ‌تر و دربرگیرنده‌تر باشد، انگیزه چنین فرد یا سازمانی در اقدام عملی برای تأمین کالاهای عمومی برای این جامعه نیز، بیشتر خواهد بود. اگر حاکمی خودکامه از طریق افزایش جمع‌آوری مالیات، یک‌سوم از افزایش درآمد ملک خود را به چنگ آورد، در واقع یک‌سوم سود کالاهای عمومی را خواهد برد که خود در آنها نقش اصلی را بر عهده داشته است. بنا بر این و در مقایسه با مصارف عمومی پیشین، وی انگیزه‌ای خواهد داشت در افزودن بر سطح کالاهای عمومی تا جایی که درآمد ملی به نسبت یک‌سوم میزان قبلی خود افزایش پیدا کند. اگرچه درآمد و رفاه یک جامعه به وضوح از افزایش مصارف عمومی سود می‌برند، با این وجود، بهره‌ای که جامعه از کالاهای عمومی شده از طرف یک حاکم خودکامه و منفعت‌طلب عقلایی می‌برد، اغلب هنگفت است. به عنوان نمونه و برای درک بهتر قضیه، بهره‌ای را که از جایگزین کردن آشوب با حداقلی از نظم عمومی عاید جامعه می‌شود در نظر بگیرید.

آنچه از دیدگاه تاریخی آموخته‌ایم این است که منفعت دربرگیرنده حاکمی خودکامه و وصول‌کننده مالیات، توسعه قابل ملاحظه تمدن را با خود به همراه دارد. از اندکی پس از استقرار کشاورزی و توسعه آن تا نزدیکی انقلاب فرانسه، اکثریت قریب به اتفاق بشریت در زیر سلطه خودکامگی و غارت

۱. ساختار منطقی (the logical structure) نظریه «منفعت دربرگیرنده» (encompassing interest)، یعنی منفعتی که برخلاف منفعت تنگ‌گروهی، نگران پیامدهای خود برای جامعه نیز است، همانی است که بر پایه آن، گروه‌های کوچک، برخلاف گروه‌های بزرگ، از توانایی اقدام گروهی در قالب عملکردی جمعی و داوطلبانه (voluntary collective action) برخوردار هستند.

مالیاتی (tax theft) به سر می‌برد. تاریخ تا زمانه‌ای پیش و کم معاصر، اکثراً داستان روند تدریجی توسعه تمدن تحت راهزنان ثابت یافته بوده است؛ روندی که گاه و بی‌گاه از سوی راهزنان بی‌ثبات دستخوش گسست شده است. از زمانی که فتوحات سارگن^۱ به پایه‌ریزی امپراتوری اکد انجامید، تا دوران لوئی شانزده^۲ و ولتر^۳، توسعه حیرت‌انگیزی را در روند شکل‌گیری تدریجی تمدن شاهد هستیم، توسعه‌ای که عمدتاً تحت راهزنی ثابت یافته به وقوع پیوسته است.

دست غاصب

هم‌اکنون در استدلال در حال شکل‌گیری خود به نقطه‌ای رسیده‌ایم که می‌توانیم بصیرت آن روستایی سلطنت‌طلبی را که در جنوب ایتالیا سراغ گرفتیم، با دفاعیه خود از مردم‌سالاری سازش دهیم. اگر چه روستایی سلطنت‌طلب ما درست می‌گفت که حاکمی مطلق، به اندازه مالک یک خانه، برای تعمیر آنچه نیازمند تعمیرات است انگیزه دارد، با این حال مقایسه وی می‌تواند ما را عمیقاً به بی‌راهه ببرد. حاکم خودکامه در جایگاهی همانند مالک یک دستگاه خانه یا حتی مالک تمامی اماکن مسکونی نیست، بلکه در جایگاهی است مانند جایگاه مالک تمامی ثروت‌ها در کشوری، چه ثروت‌های مادی و چه انسانی در آن کشور. انگیزه چنین حاکم خودکامه‌ای فی‌الواقع در ابقاء و در افزایش بازدهی و بهره‌وری هر آن چیزی و هر آن کسی است که در ملک و سرزمین او قرار دارد و رعایای چنین حاکمی نیز از این انگیزه او سود خواهند برد، ولی از طرف دیگر، در او این انگیزه نیز هست تا رانت انحصار (monopoly rent) را مطالبه کند و به هر چیزی مالیات ببندد و از هر چیزی و از جمله از نیروی کار انسانی، عوارض^۴ و باج انحصار (monopoly charge) طلب کند.

به عبارت دیگر، حاکم خودکامه مشوق و انگیزه‌ای برای استخراج بیشترین مازاد ممکن از تمامی جامعه و استفاده آن برای مقاصد شخصی خود دارد. دقیقاً همان منفعت‌طلبی عقلایی که راهزن بی‌ثبات را و می‌دارد تا ثبات یابد و برای رعایای خود حکومتی دست و پا کند، باعث می‌گردد تا راهزن تثبیت‌شده به بیشترین برداشت ثابت ممکن از جامعه برای مصارف شخصی خویش همت گمارد. وی قوه قهریه انحصاری (monopoly of coercive power) خویش را برای غصب بیشترین سهم مالیاتی ممکن و تحمیل انواع دیگر اخاذی‌ها، به کار می‌بندد...

اگر چه راهزنی ثابت یافته در ظاهر امر دستخوش دگرگونی‌های زیادی در طول تاریخ شده است، با این حال، باطن امر را می‌توان با قبول این فرض که حاکم خودکامه تمامی مطالبات خویش را در قالب آشکار و صریح مالیات‌گیری وصول می‌کند، در پس ظواهر متغییر آن به روشنی مشاهده کرد. حاکم

1. Sargon of Akkad (23d and 22d centuries BC)

2. Louis XVI (1754 - 1793)

3. François Marie Arouet - Voltaire (1694 - 1778)

۴. لغت‌نامه دهخدا در مدخل «عوارض» و ذیل یکی از معنای آن، مثالی دارد که با مضمون جستار و استدلال مانکور اولسون مبتنی بر نقش راهزنی و تفاوت بین راهزنی بی‌ثبات و راهزنی تثبیت‌شده در تحکیم نظم عمومی و در روند شکل‌گیری تدریجی «تمدن» بسیار همخوان و همسو است: «باج و خراج (ناظم الاطباء). مالیات (فرهنگ فارسی معین). مظلمه‌ای است سلطانی که در شام در هر سال از خانه‌ها گرفته می‌شود و گویند که آن را الملک الظاهر بی‌س ایجاد کرد».

خودکامه عقلایی بخشی از منابع به دست آمده خویش از طریق جمع‌آوری مالیات را وقف کالاهای عمومی می‌کند، ولی در عین حال، نرخ مالیات بسیار بالاتری از آنچه خرج کالاهای فوق‌الذکر شده است را هم به اجرا می‌گذارد تا مازاد درآمد خالص خود را افزایش دهد. هر چه نسبت میزان ارائه کالاهای عمومی به نرخ مالیات بالاتر باشد، درآمد جامعه و در نتیجه بازده آن هم بالاتر خواهند بود. در عین حال، هر چه نسبت نرخ مالیات به میزان ارائه کالاهای عمومی بالاتر باشد، از آنجا که مالیات به تخریب انگیزه کمک می‌کند، درآمد جامعه هم پایین‌تر خواهد بود...

با وجود اینکه شرایط رفاهی رعایا در حکومتی خودکامه بهتر است تا در آشوب، با این حال مجبور هستند تا چنان نرخ بالایی از مالیات را متحمل شوند که اگر باز هم مالیات جدیدی به آن افزوده شود، درآمدشان چنان کاهش خواهد یافت که حتی حاکم خودکامه نیز با اینکه تنها بخشی از کاهش درآمد را در قالب مالیات کمتر متقبل خواهد شد، در شرایط بدتری قرار خواهد گرفت.

کمبود مثال تاریخی برای حاکمانی خودکامه که تا آنجا که توانسته‌اند برای مصارف سیاسی و نظامی خویش مالیات جمع‌آوری کرده‌اند، وجود ندارد...

کنش استبدادها و مردم‌سالاری‌ها

حکومت به واسطه حاکمی عقلایی و منفعت‌طلب و خودکامه، در مقایسه با مردم‌سالاری چگونه عمل می‌کند؟ مردم‌سالاری‌ها چنان متفاوت هستند که نمی‌شود با یک نتیجه‌گیری واحد تمامی موارد را پوشش داد. با این حال و با مطالعه یکی از ساده‌ترین اشکال مردم‌سالاری، می‌توان به شناخت عملی گسترده‌ای از این مقوله دست یافت. این شکل ساده مردم‌سالاری همانی است که در آن دو نامزد و یا دو حزب سیاسی برخوردار از انظباطی سازمان‌یافته، در طلب ریاست و برپا کردن حکومت هستند. ساده کردن پیش‌فرض در این استدلال به نفع کارایی مردم‌سالاری عمل می‌کند، چرا که برای آن «منفعتی دربرگیرنده» قائل می‌شود، از همان نوع که برای راهزن تثبیت‌شده و کالاهای عمومی از سوی وی برای جامعه قائل شدیم. عکس قضیه را بعداً متذکر خواهیم شد، ولی در استدلال خود، تماماً از این پیش‌فرض که مردم‌سالاری از آن جهت که گویا از انگیزه بهتری برخوردار بوده و بنابراین می‌بایست از امتیاز ویژه و ناعادلانه‌ای (در قیاس با استبداد) نیز بهرمنند باشد، پرهیز خواهیم کرد. در تمامی این بخش از جستار خود، به شیوه‌ای بی‌طرفانه، این پیش‌فرض را مبنای استدلال خویش قرار خواهیم داد که رهبران سیاسی دمکرات همان قدر به فکر منافع خود هستند که راهزن تثبیت‌شده، و از هر بهانه و هر مصلحتی نیز برای به دست آوردن حمایت اکثریت (برای پیشبرد منافع خویش) استفاده خواهند کرد.

از مشاهده مردم‌سالاری‌های دوحزبی چنین استنباط می‌شود که صاحب‌منصبان همواره برآند تا با کارنامه‌ای با این مضمون که «شما هرگز در چنین شرایط خوبی به سر نبرده بودید»، منافع خود را به پیش ببرند. واضح است که هیچ صاحب‌منصبی (در نظامی مردم‌سالار)، در صورتی که همانند یک حاکم خودکامه و منفعت‌طلب به برداشت بیشترین سهم ممکن برای خود از مازاد درآمد جامعه مشغول شود، چنین کارنامه‌ای از خود به جا نخواهد گذاشت. با این حال، اگر فرض را بر این بگذاریم که حزب در

1. A «you never had it so good» record.

قدرت و یا رئیس یک مردم‌سالاری، تنها با بهتر کردن هر چه ممکن شرایط رفاهی جمیع رأی‌دهندگان، بخت انتخاب شدن دوباره خویش را بالا خواهد برد، بیش از حد به نفع مردم‌سالاری استدلال کرده‌ایم. برای بردن در انتخابات، نامزد ریاست (در یک نظام مردم‌سالار)، تنها به یک اکثریت نیاز دارد و این اکثریت را نیز می‌تواند، با آینده‌نگری و با انتقال درآمد از کل جمعیت به سوی آن، به نوعی برای منافع خود «بخرد». مالیاتی که برای چنین انتقالی ضروری خواهد بود، به همان شیوه که بازتوزیع درآمد اجتماعی از سوی حاکمی خودکامه به نفع خودش به انگیزه تولید بیشتر در سطح جامعه صدمه وارد می‌کند، مشوق مردمی برای برون‌داد بیشتر اقتصادی را آسیب می‌رساند. پس پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است: آیا آسیبی که از طریق رقابت برای خریدن آراء (در یک نظام مردم‌سالار) به مشوق‌های (اقتصادی) وارد می‌شود به همان اندازه شدید است که اخاذی مالیات از سوی حاکمی خودکامه به چنین انگیزه‌هایی آسیب می‌رساند؟ به عبارت دیگر، آیا رهبری مردم‌سالار و خریدار رأی، به اندازه حاکمی خودکامه و عقلایی، در افزودن هر چه بیشتر به نرخ مالیات برای به حداکثر رساندن درآمد خود (revenue-maximizing tax rate)، انگیزه دارد؟ نه. با اینکه هم اکثریت مردم‌سالار و هم حاکم خودکامه هر دو از طریق تسلط خویش بر جمع‌آوری مالیات منفعتی دربرگیرنده در جامعه دارند، اکثریت مردم‌سالار به دلیل سهم مضاعف و قابل توجهی که از جامعه و از گردش کار بازار آن نصیب می‌شود، در بهره‌وری آن نیز منفعت دربرگیرنده بیشتری (از حاکم خودکامه) خواهد یافت. نفع مضاعفی که اکثریت مردم‌سالار از سود بازار می‌برد، او را برآن می‌دارد تا در مقایسه با حاکم خودکامه، سهم کمتری از بازتوزیع درآمد اجتماعی را نصیب خود کند. اگر اکثریت مردم‌سالار فرضاً در برابر گزینه‌ای قرار می‌گرفت که از طریق نرخ مالیات هر چه بیشتر بر درآمد خود بیافزاید، باز هم قضیه‌ای که در بالا به آن اشاره رفت، بدیهی به نظر می‌رسید.

در شرایطی که نرخ مالیات برای به حداکثر رساندن درآمد صاحب‌منصب قدرت به کار گرفته می‌شود، تغییری خرد در نرخ فوق‌الذکر، جمع‌آوری مالیات را دستخوش یک دگرگونی چشم‌گیر نمی‌کند. بدین معنی که افزایشی خرد در نرخ مالیات سبب می‌شود تا درآمد (سرانه) ملی کاهش پیدا کند، ولی چون برداشت مالیات در سطح وسیع‌تری انجام می‌گیرد، حجم مالیات جمع‌آوری شده تغییر پیدا نمی‌کند؛ از طرف دیگر، کاهش خرد در نرخ مالیات سبب می‌گردد تا درآمد (سرانه) ملی افزایش پیدا کند، ولی چون برداشت مالیات در سطح کوچک‌تری انجام می‌گیرد، در حجم کل مالیات اخذ شده نیز تغییری حاصل نخواهد شد. در نتیجه، برای حاکمی خودکامه که درآمدش بستگی به درآمد (سرانه) ملی و برداشت‌های مالیاتی از آن دارد، نرخ مالیات بهینه (the optimal tax rate) نرخی است که تغییرات خرد در آن، دگرگونی فاحشی در حجم کل مالیات جمع‌آوری شده ایجاد نمی‌کند.

ولی اکثریتی مردم‌سالار در همین شرایط، یعنی در شرایطی که نرخ مالیات برای به حداکثر رساندن درآمد صاحب‌منصبان قدرت به کار گرفته می‌شود، مجبور خواهد بود تا برای افزایش درآمد خود به کاهش نرخ مالیات تن بدهد: هنگامی که درآمد (سرانه) ملی بالا می‌رود، اکثریت مردم‌سالار، نه تنها همانند حاکم خودکامه از ظرف مالیاتی بزرگ‌تری برای برداشت برخوردار می‌شود، که سهم بیشتری نیز از سود بازار و گردش کار آن نصیب خود می‌کند. در نتیجه نرخ بهینه مالیات برای اکثریتی

مردم‌سالار، نرخی است که از همتای خود کامه آن اجبارا کمتر خواهد بود...

به طور کلی، به سود منفعت حاکم (ruling interest) خواهد بود (چه این حاکم از نوع خود کامه باشد و چه اکثریتی مردم‌سالار و چه از هر نوع دیگری) که به محض اینکه درآمد (سرانه) ملی به نسبت سهمی که (حاکم) از آن برداشت می‌کند، کاهش متقابل نشان دهد، به بازتوزیع آن به نفع خود پایان دهد.^۱ اگر نرخ مالیاتی که برای حصول حداکثر درآمد (برای صاحب قدرت) لازم است، نصف [درآمد ملی] باشد، حاکم خود کامه، هنگامی که درآمد (سرانه) ملی به میزان دو دلار نسبت به آخرین دلار مالیاتی برداشت شده کاهش نشان دهد، به افزایش مالیات‌های برداشتی خود پایان خواهد داد. از طرف دیگر، اکثریت مردم‌سالاری که به عنوان مثال، سه پنجم درآمد ملی را از طریق گردش کار بازار عاید خود کرده و با وضع نرخ مالیات بهینه، یک پنجم درآمد ملی را به خودش انتقال داده است، الزاما درآمد ملی را به میزان پنج چهارم (یا \$1.25) نسبت به آخرین دلار مالیاتی برداشت شده کاهش داده است. بنابراین هر چه (دامنه و کشش) منفعتی دربرگیرنده تر باشد - یعنی سهمی که منفعت حاکم از درآمد ملی و تمامی منابع آن عاید خود می‌کند، بیشتر باشد - ضررهای اجتماعی ناشی از بازتوزیع آن برای وی کمتر خواهند بود. برعکس، هر چه دامنه و کشش منفعت حاکم تنگ تر باشد، هزینه‌های اجتماعی (social costs) بازتوزیع آن برای وی نیز کمتر در محاسبات منفعت حاکم مد نظر قرار خواهد گرفت. آخرین ملاحظه‌ای را که از نظر گذرانیم به روشنی نشان می‌دهد چرا این پیش فرض که مردم‌سالاری الزاما از وسیع‌ترین دامنه و کشش (reach) منفعت دربرگیرنده حاکم برخوردار است، ما را در برآورد و شناختی که از بسیاری از نظام‌های مردم‌سالار در دنیای واقعیات (real-world democracies) سراغ داریم، دچار پیش‌بینی‌هایی بس خوش‌بینانه خواهد کرد. به عنوان مثال، احزاب کوچکی که تحت نظام‌های انتخاباتی و نمایندگی نسبی (proportional representation) پدیدار می‌آیند، با توجه به اینکه دربرگیرنده درصد منفعت ناچیزی از جامعه هستند، از انگیزه چندانی نیز برای ملاحظه هزینه اجتماعی اقداماتی که در راستای منافع تنگ حوزه انتخاباتی خویش اتخاذ می‌کنند، برخوردار نیستند. گروه‌های فشاری (special interest groups) که نقش اصلی و تعیین‌کننده را در سیاست‌گذاری‌های عمومی حکومت و در اینکه کدام‌یک از سیاست‌های مورد بررسی در حوزه منافع خاصی که دفاع از آن را به عهده گرفته‌اند به تصویب رسیده و فایق خواهد شد، ایفا می‌کنند، تقریباً هیچ انگیزه‌ای برای ملاحظه هزینه اجتماعی بازتوزیعی که از طریق فشار به حکومت از درآمد ملی عاید خود و حوزه تنگ منافع خاص خود می‌کنند، ندارند...

از این توضیحات، نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که بازتوزیع درآمد ملی در مردم‌سالاری‌ها الزاما از نظام‌های استبدادی کمتر است. در چنین نظام‌هایی، مجموعه شهروندان از بازتوزیع درآمد، اگر چه اغلب به شیوه‌ای ناعادلانه، سهمی خواهند برد. به عبارت دیگر، رقابت سیاسی مردم‌سالارانه، حتی با عملکردی بسیار بد، به رهبر حکومت همان انگیزه‌ای را که نظامی استبدادی برای حاکم خود کامه در استخراج حداکثر قابل دسترسی از مازاد درآمد اجتماعی برای دستیابی به مقاصد شخصی قائل است، نمی‌دهد.

1. ... to stop redistributing income to [the ruling interest] when the national income falls by the reciprocal of the share of the national income [the ruling interest] receives.

چشم‌انداز حاکم خود کامه

این را می‌دانیم که یک اقتصاد تنها هنگامی حداکثر درآمد را تولید می‌کند که نرخ سرمایه‌گذاری بالا باشد و عمده بازدهی سرمایه‌گذاری‌های درازمدت (return on long-term investments)، مدت‌ها پس از انجام سرمایه‌گذاری حاصل می‌شود. چنین واقعیتی بدین معناست که حاکم خود کامه‌ای که چشم‌انداز درازمدتی را در نظر دارد، تلاش خواهد کرد تا رعایای خود را قانع کند که سرمایه‌های آنان، نه تنها از دستبرد دیگران، که از خلع مالکیت (expropriation) توسط خود او نیز دایماً در امان هستند. اگر رعایای او از ترس خلع مالکیت، دارایی کمتری را سرمایه‌گذاری کنند، جمع‌آوری مالیات از سوی حاکم خود کامه نیز در درازمدت کاهش پیدا خواهد کرد. برای دستیابی به حداکثر ممکن درآمد قابل دسترسی با یک نرخ مالیاتی مشخص، جامعه به مقررات دیگری و از جمله به تأمین بی‌طرفانه قراردادها (impartially enforce contracts)، مانند قراردادهایی که ناظر به بازپرداخت منظم وام‌های درازمدت هستند، نیاز دارد. ولی در چنین حالتی نیز سود تنها در درازمدت است که تماماً قابل حصول است. برای دستیابی به تمامی امتیازهایی که قراردادهای درازمدت می‌توانند در پی داشته باشند، هر کشوری به یک واحد پولی با ثبات نیز محتاج است. بنابراین یک حاکم خود کامه تنها زمانی می‌تواند به بیشترین برداشت از محصولات رعایای خویش امیدوار باشد که درازمدت‌ترین چشم‌انداز را به طور نامحدود مد نظر قرار دهد و رعایای وی نیز در محترم ماندن دائمی «حقوق» خود، در رابطه با مالکیت شخصی و مقرراتی که به نحوی بی‌طرفانه در تأمین رعایت قرارداد وضع شده‌اند و همچنین در ارتباط با ثبات ارزش سکه یا واحد پول در گردش، اطمینان کامل داشته باشند.

حال فرض کنید که تنها دغدغه حاکم خود کامه مورد نظر ما در این تحلیل، از سر گذراندن امسال به سال آینده باشد. در چنین چشم‌انداز کوتاه‌مدت و کوتاه‌بینانه‌ای، به نفع وی خواهد بود اگر هر سرمایه بی‌دردر و در دسترسی را که بازده مالیاتی سالانه (annual tax yield) آن از ارزش کل (total value) آن کمتر باشد، از طریق خلع مالکیت غضب کند. وی همچنین از به فراموشی سپردن تأمین قانونی و اجرایی قراردادهای درازمدت و نیز از لغو بدهی‌های خود و از تزریق پول بیشتر، بدون نگرانی از تبعات تورمی چنین اقدامی، بهره خواهد برد. در انتها درجه چنین حالتی، آنجا که حاکمی خود کامه دیگر هیچ دلیلی در ملاحظه برون‌داد درازمدت جامعه در خود نمی‌بیند، مشوق‌های وی نیز همچون خود او، به (انگیزه‌های) راهزنی ثبات‌نیافته تغییر پیدا می‌کنند.^۱

۱. هنگامی که جنگ، اعتماد به محدوده و مرزهای جغرافیایی قلمرو یک حاکم خود کامه را می‌فرساید، افق زمانی وی نیز در رابطه با تصرفات خود، حتی اگر بر این باور باشد که به تسلط خویش بر برخی از تصرفات خود در هر جایی که باشند ادامه خواهد داد، رو به کاهش خواهد گذاشت، حال این تصرفات و سرزمین‌های تحت مالکیت وی هر چه باشند. در نتیجه چنین شرایطی، عدم قطعیت و بلا تکلیفی در تشخیص اینکه کدام سرزمین یا محدوده در تسلط وی باقی خواهد ماند، او را به راهزنی بی‌ثبات (roving banditry) وا خواهد داشت. هنگامی که محدوده جغرافیایی حاکم خود کامه از مرزهای طبیعی و قابل دفاع از نقطه نظر نظامی برخوردار است، امتیازهای راهزنی ثابت (stationary banditry) در مقایسه با راهزنی بی‌ثبات، کاملاً مشهود است.

قابل توجه اینکه نخستین دولت‌ها در سرزمین‌هایی پدید آمدند که از آنها اصطلاحاً در ادبیات مردم‌شناسی تحت عنوان «محیط زیستی احاطه شده با مرزهای طبیعی» (environmentally circumscribed) یاد می‌شود، یعنی در محیطی محاط با مرزهای جغرافیایی طبیعی، مانند سرزمین‌هایی که در احاطه بیابان، کوهستان و یا دریا و سواحل آن قرار گرفته باشند. محاط

مسئله حاکم خودکامه مورد نظر ما در اینجا، دقیقا به خاطر منفعتی که در افزایش سرمایه‌گذاری و تجارت در بین رعایای خود دارد، از انگیزه‌ای جدی در تعهد دائم به خودداری از غصب ثروت (wealth confiscation) و ابطال سرمایه (asset repudiation) برخوردار است، ولی تعهد حاکمی خودکامه را نمی‌توان، بنا به تعریف، از سوی یک دستگاه قضایی بی‌طرف و یا هر منبع قدرت مستقل دیگری، مورد نظارت قرار داده و وی را به اطاعت از قانون واداشت، چرا که بنا به تعریف، قدرت خودکامه هیچ‌گونه مرجع قضایی و یا منبع قدرتی در جامعه که نتواند حکم آن را ملغی کند، نمی‌شناسد. به همین خاطر و نیز به این دلیل آشکار که هر مستبدی ممکن است چه از این رو که وارثی برای خود نمی‌بیند و چه از روی عدم امنیتی که همواره در خویش حس می‌کند، هر لحظه متوسل به چشم‌اندازی کوتاه‌مدت گردد، وعده‌ها و تعهدات چنین حاکم خودکامه‌ای هرگز نمی‌تواند کاملا از اعتبار لازم برخوردار باشند. بنابراین الگویی را که در این جستار از حاکم خودکامه و منفعت‌طلبی عقلایی ترسیم کردم، در رابطه با کارایی اقتصادی نظامی که تحت قیمومت وی عمل می‌کند، قدری خوش‌بینانه به نظر می‌رسد، چرا که به طور ضمنی اشاره به این پیش‌فرض دارد که نه تنها چنین حاکمی همواره چشم‌اندازی درازمدت در نظر دارد که رعایای او نیز دائما در ارتباط با او و چشم‌انداز وی، در چنین توهمی به سر می‌برند.

حاکمان خودکامه بسیاری در طول تاریخ بوده‌اند که حداقل گاه و بی‌گاه، افتخارهای کوتاه‌مدتی را مد نظر قرار داده‌اند؛ مثال‌های غصب اموال، الغا و ابطال بدهی‌ها، ضرب سکه‌های بی‌ارزش (debased coinage) و به جریان گذاشتن واحدهای پولی تورمی (inflated currencies) از سوی سلاطین و پادشاهان و مستبدین گوناگون در درازای تاریخ، از حد و حساب خارج‌اند...

مردم‌سالاری، حقوق فردی و توسعه اقتصادی

تا به حال این نکته را از نظر گذرانده‌ایم که هر گاه حاکمی مستبد چشم‌اندازی را در برابر خود قرار دهد که به اندازه کافی کوتاه‌مدت باشد، به نفع او خواهد بود تا به غصب اموال رعایای خود روی آورد، از زیر تعهد قراردادهایی که با آنها برای گرفتن وام از ایشان بسته است شانه خالی کند و کلا اعتنایی به پیامدهای بلندمدت اقتصادی گزینه‌های خویش نکند. حتی این احتمال همیشه ممکن که روزی شاید نظام خودکامه تحت سلطه حاکمی با چشم‌اندازی کوتاه‌بینانه قرار گیرد، کافی است تا از میزان اعتماد به سرمایه‌گذاری‌ها و به لازم‌الاجرا بودن قراردادهای بلندمدت، بکاهد. برای اینکه بازیگران فردی در یک اقتصاد، برای تداوم در انباشتن اموال و عقد قرارداد و تأمین بی‌طرفانه لازم‌الاجرا بودن درازمدت آن، به حداکثر ممکن اعتماد و اطمینان خاطر دست یابند، به چه چیزی نیاز دارند؟

آنها به حکومتی با ثبات و مطمئن نیاز دارند که حقوق فردی (individual rights) و شخصی آنان

زیست‌محیطی نه تنها مرزهایی قابل دفاع به وجود می‌آورد که از فرار قبایل شکست خورده به سرزمین‌هایی که بتوانند در آنها مستقلا به تأمین معیشت خود بپردازند نیز جلوگیری به عمل می‌آورد. این واقعیت همچنین بدین معناست که مردم‌سالاری اجتماعی (consensual democracy) به عنوان مشخصه مراحل اولیه تکامل اجتماعی، در شرایط محاط زیست‌محیطی، زودتر از شرایط پیرامونی و جغرافیایی دیگری، توسط نظام‌های خودکامه جایگزین می‌شود.

را محترم بشمارد. با این حال، حقوق فردی مشتقی از نهادهای حکومتی و ساخته و پرداخته انسان است. بدین معنی که به عنوان مثال بدون حکومت چیزی به اسم مالکیت خصوصی هم نداریم. در دنیای راهزنان ثبات نیافته، هر کسی می‌تواند چیزی را به تصرف خویش در آورد، ولی هیچ کسی ادعای مالکیت خصوصی محفوظ و محترم شمرده شده از سوی جامعه را ندارد. اساسا در غیاب یک نظام قضایی بی‌طرف که بتواند در صورت لزوم به قوه قهریه متوسل شده و افراد را ملزم بدارد که به تعهدات قراردادی خود عمل کنند، از اطمینان به تأمین لازم‌الاجرا بودن قابل اعتماد قرارداد (reliable contract enforcement) هم خبری نخواهد بود.

با این وجود، آن چیزی که بازیگران فردی در یک اقتصاد به آن نیاز دارند، نه تنها اطمینان خاطر حاصل کردن از عدم تجاوز دیگر بازیگران عرصه رقابت خصوصی به مالکیت و به حقوق قراردادی آنهاست، بلکه اعتماد آوردن به مصونیت اموال و حقوق خود از گزند و دستبرد آن موجودی نیز هست که در جامعه بیشترین قدرت را دارد؛ یعنی خود حکومت. یک اقتصاد تنها زمانی می‌تواند بیشترین منفعت را از منفعت بالقوه سرمایه‌گذاری و از داد و ستد بلندمدت ببرد که به حکومتی مجهز باشد؛ نه تنها قوی به حدی که بتواند بپاید، بلکه از هر گونه تعرض به حقوق فردی مالکیت و لازم‌الاجرا بودن قرارداد و حقوق مربوط به آن نیز منع شده باشد. یک جامعه برای دست یافتن به حکومتی که هر دو شرط را داشته باشد، به چه چیزی نیاز دارد؟

جالب اینجاست که شرایط دستیابی به حقوق فردی لازم برای رسیدن به حداکثر توسعه اقتصادی، همان شرایطی هستند که لازمه برپایی یک مردم‌سالاری دیرپا هستند. اگر افراد و از جمله آنهایی که در رأس قدرت با یکدیگر در رقابت‌اند، از حق آزادی بیان و از حق امنیت اموال و قراردادهای خود برخوردار نباشند و یا اگر حکومت قانون، حتی در صورتی که صاحب‌منصبان کنونی را به ترک مناصب خویش در قدرت فراخواند، نتواند تداوم بیابد، پر واضح است که مردم‌سالاری نیز کامیاب نخواهد بود و دوامی نخواهد آورد. در نتیجه، امنیت مالکیت و امنیت حقوق قرارداد مستلزم همان نظام دادرسی و همان دستگاه قضایی مستقل و احترام به قانون و به حقوق فردی است که برای یک مردم‌سالاری پایدار لازم‌اند.

همان طور که استدلال فوق‌الذکر به آن اشاره دارد، تنها جوامعی که در آنها بتوان با اعتماد و اطمینان خاطر به تداوم حقوق فردی مالکیت و قرارداد در طی نسل‌های پی در پی دل بست، جوامعی هستند که به نظام‌های مردم‌سالار مطمئنی تجهیز شده‌اند. در یک نظام استبدادی، از یک طرف افق حاکم خودکامه اغلب کوتاه‌بینانه و کوتاه‌مدت خواهد بود و از طرف دیگر، چون هیچ منبع مستقل قدرتی نیز برای تضمین فرایند قانونی و با نظم و ترتیب جانشینی وجود ندارد، بلا تکلیفی و ناپایداری در آن، در رابطه با آنچه پس از کناره‌گیری خودکامه فعلی می‌تواند اتفاق بیافتد، ذاتا و اساسا به حیات خود ادامه خواهد داد.

در طول تاریخ، هرگز به نمونه‌ای بر نمی‌خوریم که در آن، زنجیره‌ای لاینقطع از حاکمین مستبد و مطلق به طور پیوسته حقوق رعایای خود را در رابطه با مالکیت و لازم‌الاجرا بودن قرارداد، تأمین کرده باشند. درست است که دوره (وکالت) و دوران تصدی و افق زمانی رهبران سیاسی مردم‌سالار حتی از چشم‌انداز کوتاه‌مدت حاکمین مستبد هم می‌تواند اغلب کوتاه‌تر باشد - خصوصیتی که بدون

تردید از کارایی نظام‌های مردم‌سالار قویا می‌کاهد - ولی در یک نظام مردم‌سالار مطمئن و مجهز به سامانه‌ای منظم برای پیش‌بینی فرایند جانشینی و تداوم حکومت قانون، حکمیت قضایی (adjudication) و تأمین حقوق فردی (enforcement of individual rights) به گونه‌ای که در نظامی خودکامه و کوتاه‌بین با افقی ناپایدار و غیرقابل اطمینان مواجه هستند، نیستند. بسیاری افراد هستند که در نظامی مردم‌سالار و مطمئن، با اطمینان خاطر اقدام به سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت می‌کنند، برای نوادگان خود حساب‌های پس‌انداز وراثتی و صندوق تولیت تشکیل می‌دهند، قراردادهای درازمدت می‌بندند و یا به برپایی بنیادهایی اقدام می‌ورزند که به پایداری آنها اعتماد دارند و از همین رو نیز اعتماد نامحدود خود را به آتیه و به محفوظ ماندن حقوق قانونی خود در چارچوب چنین نظامی نمایان می‌سازند.

... اگر چه به تجربه ثابت شده است که یک کشور فقیر می‌تواند، با حاکم مستبد و مقتدری که دست بر قضا و به طور غیرمعمول از سیاست‌های اقتصادی خوبی پیروی می‌کند، ظرف مدت زمانی نسبتاً کوتاه شاهد یک جهش فوق‌العاده اقتصادی باشد، ولی چنین رشدی معمولاً دیرپا نبوده و بیش از یک یا دو حکومت استبدادی دوام نخواهد آورد. در نتیجه تصادفی نیست اگر کشورهایی که به بالاترین درجات توسعه اقتصادی دست یافته‌اند و از کارایی اقتصادی خوبی در طی نسل‌های پی‌در پی بهره‌برده‌اند، جملگی در زمره کشورهای مردم‌سالار باثبات بوده‌اند. همچنین بخت پیروزی مردم‌سالاری‌ها در جنگ نیز دو برابر حکومت‌های استبدادی برآورد شده است!

منابع مختلف پیشرفت در نظام‌های خودکامه و مردم‌سالار

استفاده از پیش‌فرض انگیزشی (motivational assumption) و نظریه‌ای یکسان برای تحلیل و بررسی دو نظام خودکامه و مردم‌سالار، تفاوت اصلی میان منابع رشد اقتصادی و موانع پیشرفت تحت خودکامگی و مردم‌سالاری را روشن می‌سازد. در یک نظام خودکامه، منبع اصلی ایجاد نظم و دیگر کالاهای عمومی و منبع اصلی پیشرفت اجتماعی، پیشرفتی که همین کالاهای عمومی ممکن می‌سازند، منفعت‌دربرگیرنده حاکم خودکامه است. مانع اصلی پیشرفت اجتماعی بلندمدت در نظام‌های خودکامه، فقدان امنیت درازمدت برای حقوق فردی است، حتی برای حقوقی تا به آن اندازه غیرسیاسی و اقتصادی همچون مالکیت و قرارداد.

اگر چه مردم‌سالاری‌ها نیز می‌توانند با اتکاء به مناصب و یا احزابی که از منفعت‌دربرگیرنده برخوردار باشند، به امتیازهای چشمگیری دست پیدا کنند، با این حال چنین مقوله‌ای تا به امروز به درستی موشکافی نشده است! به همین ترتیب، دشواری‌های حیرت‌آوری که در به دور نگه داشتن گروه‌های فشار از تسلط یافتن بر سیاست‌گذاری‌های عمومی در نظامی مردم‌سالار و با ثباتی طویل‌المدت مشاهده می‌شوند، مقوله‌ای است که هنوز شناخت درستی از آن در دست نیست. از طرف دیگر، مردم‌سالاری‌ها از این امتیاز بزرگ برخوردارند که از برداشت سهمی هنگفت از مازاد درآمد اجتماعی از سوی رهبران

خود، ممانعت می‌کنند. این نظام‌ها همچنین از این حُسن و فضیلت فوق‌العاده نیز برخوردارند که همان تأکیدی که بر حقوق فردی در آنها شده و برای پایداری مردم‌سالاری ضروری است، برای حقوق تأمین شده مالکیت (secure property rights) و لازم‌الاجرای بودن قرارداد هم ضرورت دارد. اگرچه امتیازهای اقتصادی مردم‌سالاری به ندرت درک شده‌اند، با این حال، جذابیت اخلاقی مردم‌سالاری (moral appeal of democracy) امروزه از پذیرشی جهانی به‌رمند است.

1. Lake, David. *Powerful Pacifists: Democratic States and War*, 1992.

2. Olson, Mancur. *A Theory of the Incentives Facing Political Organizations: Neo-corporatism and the Hegemonic State*, 1986.

